

منابع مقاله «فلسطین؛ خاستگاه تاسیس»

۱. برداشتی آزاد از مقاله باتلر با عنوان: «از فروید تا فوکو: سوژه شدن، مقاومت، دلالت مجدد» منتشر شده در کتاب نام‌های سیاست، سال ۱۳۹۴، نشر بیدگل.
۲. پیشین، ۳۰۵.
۳. پیشین، ۳۰۹.
۴. پیشین، ۳۱۴.
5. Lacan, Jacques, The Seminar of Jacques Lacan Book XX: On Feminine Sexuality The Limits of Love and Knowledge Encore, ed. By Jacques Alain-Miller, trans. by Bruce Fink (New York and London: Norton and Company, (۱۹۷۵). P:4575-.
۶. عمادالدین نسیمی: «چشم‌احول ز خطاگرچه دو بیند یک را / روشن است این که دل و دلبر و جانانه یکی است».
۷. امام در کتاب چهل حدیث و در ذیل حدیث یازدهم (حدیث فطرت) بیان می‌دارند که آیا عشق و کمال مطلق موهوم نیست؟ پاسخ امام منفی است. زیرا عشق فعلی، معشوق فعلی می‌خواهد و این معشوق نمی‌تواند موهوم و متخیل باشد، زیرا هر موهومی ناقص است و فطرت متوجه به کامل است. پس لازمه عشق به کامل مطلق، وجود کامل مطلق است. (رک: موسوی‌الخمینی، چهل حدیث، ص ۱۸۶)، بیگدلی، عطاالله (۱۴۰۰)، «انسان‌شناسی روایی؛ طینت یا فطرت»، تهران، پژوهشگاه صدر و مؤسسه اشراق، ص ۱۸۹.
۸. «هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ» (آل عمران، آیه ۶).
۹. حافظ: «رهرو منزل عشقیم و ز سرحد عدم / تا به اقلیم وجود این همه راه آمده‌ایم» و «سلطان ازل گنج غم عشق به ما داد / تا روی در این منزل ویرانه نهادیم» و «روز نخست چون دم زندی زدیم و عشق / شرط آن بود که جز ره این شیوه نسپریم».
۱۰. «وَالْعَصْرِ (۱) إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُفْرٌ (۲) إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ تَوَّاصُوا بِالْحَقِّ وَ تَوَّاصُوا بِالصَّبْرِ (۳)» (والعصر، آیات ۱ تا ۳).
۱۱. دورکیم، امیل. (۱۳۹۱). جامعه‌شناسی و فلسفه. ترجمه مرتضی ثاقب‌فر. تهران: نشر علم. ص ۱۰۹.
۱۲. لاکلائو، ارنست. (۱۴۰۰). پوپولیسم. مراد فرهادپور و جواد گنجی. تهران: نشر مرکز، ص ۷۲.
۱۳. فروید، زیگموند. (۱۴۰۰). روان‌شناسی توده‌ای و تحلیل آگو. سارا رفیعی، تهران: نشر نی.
۱۴. مولانا: «عشق از اول خود چرا خونی بود؟ / تاگریزد آنک بیرونی بود».
۱۵. فردوسی: «بدان بی‌بها ناسزاوار پوست / پدید آمد آوای دشمن ز دوست».
۱۶. عطار: «چون شد آن حلاج بر دار آن زمان / جز انا الحق می‌نرفتش بر زبان چون زبان او همی نشناختند / چار دست و پای او انداختند»
۱۷. مولانا: «هر که را جامه ز عشقی چاک شد / او ز حرص و عیب کلی پاک شد» و «رقص آنجا کن که خود را بشکنی / پنبه را از ریش شهوت بَرکنی» و «رقص و جولان بر سر میدان کنند / رقص اندر خون خود مردان کنند» و «چون رهند از دست خود دستی زنند / چون جهند از نقص خود رقصی کنند».
۱۸. مولانا: «آزمودم مرگ من در زندگیست / چون رهم زین زندگی پایندگی است».
۱۹. از محبت و عشق است که تغییر در احوال و قلوب انسانی رخ می‌دهد. حضرت شیخ بلخ در دفتر دوم مثنوی معنوی، بخش ۳۱ ام چنین می‌فرماید:
«از محبت تلخ‌ها شیرین شود / از محبت مس‌ها زرین شود / از محبت دُردها صافی شود / از محبت دردها شافی شود / از محبت خارها گل می‌شود / از محبت سرکه‌ها مل می‌شود / از محبت دار تختی می‌شود / وز محبت بار بختی

می شود/ از محبت سجن گلشن می شود/ بی محبت روضه گلخن می شود/ از محبت نار نوری می شود/ وز محبت دیو حوری می شود/ از محبت سنگ روغن می شود/ بی محبت موم آهن می شود/ از محبت حزن شادی می شود/ وز محبت غول هادی می شود/ از محبت نیش نوشی می شود/ وز محبت شیر موشی می شود/ از محبت سقم صحت می شود/ وز محبت قهر رحمت می شود/ از محبت مرده زنده می شود/ وز محبت شاه بنده می شود».